

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که رسید راجع به این روایت یونس بود، یونس ابن عبدالرحمن که به نحو کتابت به حضرت رضا نوشتند و انصافا هم به ذهن خود بنده می آید که واقعا هم موضوع عجیبی است. عاداتا حالا عرض کردم غیر از این که آقایان بیشتر تعارض را نسبت به امام سلام الله علیه در نظر می گیرند، بنده عرضم این است که حالا غیر از خود امام سلام الله علیه بالاخره یونس ابن عبدالرحمن فقیه است. خود ایشان با این دو کلام چکار کرده؟ خود یونس ابن عبدالرحمن، بالاخره یا فرض را عوض کرده و یا از کلام امام با قرائنی که داشته معنای دیگری فهمیده و إلا خب واقعهش که یعنی قبل از این که به مسئله امام و تعارض در کلمات امام برسیم آن راوی از امام، خب به هر حال راوی از امام در این جا یک شخص بزرگواری است، فقیه جلیل القدری است که مرحوم یونس ابن عبدالرحمن باشد و راوی از ایشان هم محمد ابن عیسی است که آن هم جلیل القدر است. من مثل ابی جعفر محمد ابن عیسی؟ واقعهش اصلا تصور ابتدائی مطلب برای ما خیلی مشکل است که اصلا این واقعا چه بوده؟

از آن ور هم مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه در کتاب مقنع به آن روایتی که تنفق بین الناس و تجوز بین الناس فتوا داده است، و ادعا هم شده که مشهور بر خلاف ایشان هستند. به آن روایتی که می گوید الدراهم الاول، به آن فتوا دادند، مشهوری که فتوا دادند به آن روایت دیگری است و ایشان از استادش ابن الولید یک توجیهی را نقل کرده است. توجیه ابن الولید بد نیست لکن خب باید فهمید که این توجیه را ایشان حسب القواعد درک کردند که خب ما هم درک می کنیم. در قواعد که فرق نمی کند.

یکی از حضار: یعنی به جمع توجه نکرده؟ قبول نداشته؟

آیت الله مددی: توجه نکرده، نمی دانم قبول داشته یا نه، آیا زمانش مختلف بوده؟ اول اعتقادش بوده بعد برگشته

یکی از حضار: تصریح دارد؟

آیت الله مددی: نه در مقنع آورده، روایت تجوز را. یکی را آورده. در کتاب مقنع آن روایت دیگه را آورده، همان که تنفق بین الناس دیگه.

یکی از حضار: همین که ابن الولید

آیت الله مددی: ابن الولید توجه کرده، هر دو روایت را جمع کرده. ابن الولید روایتی که تنفق بین الناس است را آورده اما آن روایتی که دراهم اولیه است را نیاورده یعنی یکیش را حدیث کرده و یکی را نکرده. لکن هر دو را ذکر کرده و جمع کرده.

واقعش انصافش حالا آقایان ما چون دنبال حجیت هستند آن واقع را تصور نمی کنند، ما الان می خواهیم تصور واقع برایمان مشکل است، اصلا تصور این مطلب که یونس به حضرت چه نوشتند و آیا خود یونس از این مطلب تعارض فهمیدند؟ دو تا روایت فهمیدند؟ دو تا مطلب فهمیدند؟ و اصولا عادات اگر دو تا مطلب باشد عادات دفعه سوم به حضرت می نویسند که بالاخره مطلب شما چه شد؟ بالاخره آن دراهمی که الان بین ناس هست یا دراهم اول است، یا احتمالا چون دو تا متن سوال انصافا یکی نیست. حالا این نکته اش چه بوده را چه عرض کنم اما متن دو تا سوال که یونس به حضرت رضا سلام الله علیه می گوید نوشتند یکی نیست.

یکی از حضار: دو زمان متفاوت نبوده؟

آیت الله مددی: نمی دانم. بالاخره بر فرض دو زمان متفاوت باشد. اگر دو جواب متفاوت است بالاخره سوال می کنند آقا سابقا این طور پرسیدم این طور فرمودید. عادات این طور است دیگه یعنی این ها آمدند علمای ما تعارض را فقط فرض در امام گرفتند، ما گفتیم عرض می کنیم که امام معصوم جای خودش. آن راوی هم اگر دو طبقه اش مثل همانند خب قطعا خود راوی هم شبهه پیدا می شود. بله این سوال پیش می آید، حالا غیر از امام معصوم چون اصحاب ما دائما نظرشان روی تعبد و حجیت بوده تصور واقعیت را نکردند. خب واقعا این است که خب یونس آیا واقعا دو تا سوال کرده؟ حالا باز دو مرتبه سوال را می خوانیم تا ببینیم چه می شود.

این راجع به کاری که مرحوم ابن الولید کرده. یک بار دیگه دو تا سوال را می خوانیم. من دیروز عرض کردم در شرائع پیدا نکردم، شرائع را من خیلی چند کتابش را چند بار نگاه کردم، دیروز نه یکی، خیلی هم تعجب کردم که چطور صاحب شرائع ندارد. در ابواب

مختلف نگاه کردم. دیگه این جواهر را که نگاه کردم دیدم جواهر خودش اضافه کرده. فهمیدم که در شرائع نبوده. خود صاحب جواهر این مسئله را اضافه کرده از خودش و لذا ادعای این که مشهور به این روایت عمل کردند این هم به نظرم روشن نمی آید. مادام مثل صاحب شرائع محقق حلی آن را نیاورد این که عمل به کدام یکی از این دو روایت است، البته آن روایتی که تنفیخ می گوید خیلی به آن عمل نیست. آن دراهم اولیه ظاهراً بیشتر باشد. آن دراهم اولیه. حالا متن روایت را دو مرتبه می خوانیم.

اما جواب ابن الولید هم اجمالاً درست است، یعنی اجمالاً انصافاً بد نگفته، إنما الکلام این که آیا این وجه جمعی که ایشان فرمودند از روایت در می آید یا از روایت در نمی آید؟ و انصافاً هم مرحوم صاحب وسائل به نظر من خیلی دقت بکار برده یعنی ایشان هم مثل ما متحیر شده است. این که می گوید حکم یعنی ایشان هم فهمیده مطلب مشکل است. من هم الان واقعا، اولاً این که یونس نامه نوشته باشد خیلی کم است، نمی دانم حالا چطور شده و ثانیاً این که دو تا نامه که به حسب ظاهر مختلفند و چیزی خودش یا شاگردش تعلیق نزنند این هم خیلی عجیب است. اصلاً ما ابتدائاً تصور مطلب را نمی کنیم، حالا احتیاج به توجیه و جمع ندارد. اول تصور مطلب بشود بعد ببینیم چکار بکنیم. روایت اولی را بخوانید، این روایت را مرحوم کلینی قبول فرمودند.

یکی از حضار: محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس قال، کتبت إلى الرضا علیه السلام ان لی علی رجل ثلاثة آلاف درهم، و کانت تلک الدرهم تنفق بین الناس تلک الايام، و لیست تنفق الیوم، فلی علیه تلک الدرهم بأعیانها

آیت الله مددی: این جا می گوید دراهمی است که امروز جاری نیست، لا تنفق، جائز نیست، امام می فرماید به آن دراهمی که الان هست حساب بکنید.

یکی از حضار: فلی علیه تلک الدرهم بأعیانها أو ما ینفق الیوم بین الناس؟ قال : فکتب إلى :لک أن تأخذ منه ما ینفق بین الناس کما أعطیته ما ینفق بین الناس

آیت الله مددی: این همینی است که صدوق در مقنع بهش فتوا داده است. ظاهرا کلینی هم همین را قبول کرده است. حدیث معارض هم ایشان نیاورده است. مرحوم کلینی ظاهرا شواهد را با این حدیث دیده است. دقت کردید؟ همان درهمی که الان بین مردم با آن معامله می شود با همان درهم. آنی که الان تجوز بین الناس. این حدیث اول که مرحوم کلینی آورده و عرض کردیم اضافه بر این راهی که کلینی آمده در نوادر الحکمة هم بوده که مرحوم شیخ طوسی از نوادر الحکمة نقل کرده.

یکی از حضار: محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن أحمد بن یحیی عن سهل بن زیاد

آیت الله مددی: اما مرحوم صدوق در مقنع این را با سند نقل نکرده است. در کتاب صدوق آن روایت دوم را آورده، این را مضمونا آورده است، روایت نقل نکرده است. روایت دوم را بخوانید:

یکی از حضار: و باسناده عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عیسی، عن یونس قال: کتبت إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام أنه كان لي على رجل دراهم

آیت الله مددی: در یک نسخه هست عشرة دراهم، نسخه صدوق

یکی از حضار: و أن السلطان أسقط تلك الدراهم.

آیت الله مددی: این اسقط معلوم می شود که از رایج بودن پول افتاده است. این خیلی عجیب است. ظاهرش این است که از مالی افتاده است، اسقط تلك الدراهم

یکی از حضار: و جاءت دراهم " بدراهم خ ل " أعلى من تلك الدراهم الأولى، و لها اليوم وضیعة

آیت الله مددی: و لها ضمیر به دراهم اولی بر می گردد. آن دراهم اولی امروز کمتر معامله می شود. ارزشش پایین آمده است. وضع یعنی پایین آمدن، ارزش پولش کمتر شده.

یکی از حضار: فأی شیء لی علیه الأولى التي أسقطها السلطان

آیت الله مددی: این تعبیر اسقطه السلطان خیلی عجیب است چون از یک طرف می گوید کم شده و از یک طرف می گوید اسقطه السلطان.

یکی از حضار: خب وقتی اسقاط کرده کم شده

آیت الله مددی: کم نشده دیگه، خارج شده.

یکی از حضار: سلطان آمده درهمی زده، یک درهم اول بوده، الان هفتاد و پنج گرم است.

آیت الله مددی: وضع در وضع نیست، در ارزش است.

این را آقای ایروانی دارد، حرف ایشان را نگفتم چون خیلی حرف عجیب و غریبی است، گفته چون احتمال دارد که سلطان بعد بیاید بگوید من خودم می خرم، آن دراهم قبلی را می خرم، این به اوهام شبهه است، از کجا در روایت در می آید. آدم باید یک چیزی بگوید که باز به یک جهت روایت بخورد. می گوید این شاید حمل بشود بر این که سلطان گفته بعد من اینها را می خرم. خیلی معنای من در آوردی است به هر حال، به اوهام بیشتر شبیه است.

یکی از حضار: از اعتبار افتاده ولی وزن نقره ای که در آن هست سر جایش است.

آیت الله مددی: و لها اليوم، لها یعنی دراهم اولی. این لها اليوم وضعیه.

ابن الولید می گوید وضعیه یعنی قیمت نقره اش محفوظ است، ابن الولید این طور گفته است لکن انصافا اگر ما باشیم و ظاهر حدیث یعنی قیمت پولیش و نقد، حالا پول را می گویند چند تا نکته دارد، یکی معیار مالیت است و یکی برای ذخیره سازی است و یکی کذا، معیار مالیت را پول قرار می دهند و لها اليوم یعنی آن دراهم اولی، اليوم منسوب به ظرف است. وضعیه، این وضعیه ظاهرا معنایش این است که ارزشش امروز کمتر شده، با اسقطه السلطان باز نمی سازد لذا ایشان آمده گفته اسقطه السلطان که بعد سلطان بگوید من از شما می خرم و لذا قیمتش پایین آمده.

یکی از حضار: اسقطه به عنوان پول، ولی وضعیه از لحاظ ارزش

آیت الله مددی: از لحاظ نقره یعنی نقره‌اش محفوظ است، همان حرف ابن الولید دیگره. همان توجیه ابن الولید.

یکی از حضار: همین هم داریم، یا زراره آرایت و ضیعه ذلک المال و ربحه لمن هو، این را هم داریم.

آیت الله مددی: آن به اصطلاح به معنای کم شدن ارزش است.

ما اگر باشیم و لها الیوم و ضیعه یعنی ارزش پولیش کم شده است.

یکی از حضار: لانک لا تجد إلا و ضیعه

آیت الله مددی: و ضیعه یعنی ارزش پولیش کم شده است.

عرض کردم اصولاً حتی همان اوائل صدر اسلام درهم و دینار بالا و پایین می شد، به طور طبیعی شاید جایی دیده باشم که شاید مثلاً

که تا بیست درهم هم رسیده. یعنی یک دینار بیست درهم باشد.

یکی از حضار: این می گوید فی جمله ما لک فلها بقسطها من الربح و لا و ضیعه علیها.

آیت الله مددی: و ضیعه یعنی نقصی که پیدا می کند، کمبود.

یکی از حضار: حرف محقق ایروانی هم دور از ذهن نیست.

آیت الله مددی: بعید است. سلطان می گوید من بعداً خودم این ها را می خرم. خیلی بعید است. بالاخره خودش که نمی خرد، یک راه

هایی برای جبران دارد، نه این که خودش بخرد. مثلاً به این معنا که بگوید پول هایتان را بیاورید من پول دیگره بهتان می دهم. نه این

که بیشتری، پول ها را جابجا می کند چون در زمان ما این طوری است که گاهی اوقات یک پولی را که ورقی است می گویند از شما

می خریم، شاید خیال کرده آن جا هم همین طور بوده.

به هر حال شواهدی کلام را ایشان نشان نمی دهد، این کلامی را که مرحوم ابن الولید گفته اجمالاً بد نیست اما با لها الیوم و ضیعه نمی

سازد، هم اسقطه السلطان و هم این که قیمتش کم شده، ارزشش کم شده خیلی انسجام ندارد. اگر اسقطه اسقطه دیگره.

یکی از حضار: شاید تعبیر اسقط را این طوری که ما الان می فهمیم نبوده

آیت الله مددی: شاید جور دیگه ای بوده.

به هر حال این چه که ما الان داریم یعنی بحث سر این است که آیا این دو تا سوالی را که یونس به حضرت نوشته دو تا مطلب است؟ سوال این است، متأسفانه این روشن نیست. یا لا اقل در کتاب یونس شاید بوده و به ما نرسیده. یا محمد ابن عیسی بوده. نمی دانیم حالا. الان ما یک مشکل کلی که داریم این است که در یک روایتش آن روایت اول این مشکل را ندارد. آن تنفق یعنی بین مردم رواج دارد. این جا می گوید اسقطه السلطان و لها الیوم و ضیعه، از آن طرف هم می گوید و ضیعه دارد. و ضیعه یعنی ارزشش کم شده، اسقطه یعنی ارزش ندارد.

یکی از حضار: وقتی می گوید اسقاط کرد یعنی ارزشش پایین می افتد، کی می گوید از ارزش می افتد؟

آیت الله مددی: الان که پول ارزش ندارد و لذا این روایت را حمل بر آن زمان کردند.

یکی از حضار: نقره بودن و طلا بودنش که محفوظ است.

آیت الله مددی: این محفوظ است ولی بهش و ضیعه نمی گویند. از نقد بودن افتاده، از پول بودن افتاده ولی این را و ضیعه نمی گویند. علی ای حال حالا ما فعلاً بگذریم. این دو تا روایت هست که عرض کردیم حرف ابن الولید اجمالاً خوب است اما انصافاً باز هم با تمام جهات با روایت نمی سازد. بعد هم اگر مراد این باشد که یثیریها السلطان نباید به و ضیعه بخورد. به همان قیمت خودش باید بخرد و إلا این ها ضرر می کنند که. بر فرض هم یثیریها السلطان یعنی اگر دولت بناست که دخالت بکند، مواردی بوده که بعضی از دولت ها مثلاً شبه سقوط بوده. آن وقت رئیس دولت یا امیرش یا پادشاهش آمده گفته هر کسی این پول را دارد بیاورد من به همان قیمت قبلی از شما می خرم، برای این که این پول نباید. واقع شده است.

یکی از حضار: این که حضرت می فرماید مثل درهم گذشته بگویند دلیل نمی شود که آن ضایع شده و از ارزش افتاده قیمتی داشته؟

آیت الله مددی: اسقط ظاهرش این است که از پول بوده افتاده، از آن ور و لها الیوم ضیعه یعنی ارزشش کم شده است. مگر همین که ابن الولید می گوید، می گوید همان قیمت نقره اش محفوظ است. این ضیعه به این لحاظ است، پول نیست اما وزن دارد، نقره دارد. بگوئیم به لحاظ نقره.

لکن این به لحاظ نقره را ضیعه نمی گویند، ضیعه ظاهرا به لحاظ پول است.

یکی از حضار: این روایتی که من خواندم ضیعه به معنای کم شدن است،

آیت الله مددی: می گویم چون آنها اسقطه ندارد.

خودش یک جا دارد اسقطها و یک جا دارد جاء الدراهم اغلی، معلوم می شود از این عبارت جاء الدراهم اغلی، هنوز آن درهم به عنوان پول بوده، این گرانتر است. اصلا دو تا تعبیر است. غرض یک مقداری حالا می گویم و عرض می کنم مشکل ما سر این است. انصافش که الان مشکل دارد و عرض کردم یک مشکل، اصل مشکل به نظر ما این است که چرا خود یونس یا شاگرد ایشان توضیح ندادند. این اصلا نبودن توضیح خودش یک مشکلی است.

به هر حال این دو تا روایت تا این جا، هر دو روایت را عرض کردم در کتاب علامه تذکره و جواهر هم تعبیر به صحیحین کرده است. هر دو روایت به لحاظ سند غیر از آن نوادر که مشکل دارد لکن ربطی ندارد. کلینی به سند صحیح دارد. و عرض کردیم علامه خلاف مبنایش گفته یعنی خلاف خود مبنایش هم واضح نیست، جاهایی که محمد ابن عیسی هست بعضی جاها گفته در آن توقف است و بعضی جاها گفته نه قبول است. این جا را نمی دانیم چرا تعبیر به صحیحه کرده است. حالا روایت سوم را هم بخوانید تا ببینید بعد چکارش بکنیم.